



نام رمان : فصل سرد رفاقت

ژانر : احساسی - عاشقانه - اجتماعی

نویسنده : روشنا (کاربر انجمن لاو کده)

منبع : سایت و انجمن عاشقانه لاو کده

www.lovekade.com

forum.lovekade.com



شخصیت های زن رمان : رها و مانیا

شخصیت های پسر: سالار آرشام و رهام

و شخصیت اصلی : وجدان

خلاصه:

داستان در مورد دوتا دختر به اسم های رها و مانیا هست که از بچگی با هم دوست بودند و تا حدودی میشد گفت مته دوتا خواهرن تا دوتا رفیق

مانیا توی بچگی مادرش رو از دست داده بود و مادر رها برای اونم مادری کرده بود

اوضاع خانوادگیه مانیا و رها هردو در حد متوسط بود

دوستی بین اونا خوب بود تا زمانی که

اگه میخوایین بدونین بقیه ماجرا چی میشه و کدوم نا رفیقه این داستانو دنبال کنین...



نا رفیق بودی برام
آهای رفیق با مرام...
رها:

کولمو انداختم پشتمو دنبال مانیا از کلاس خارج شدیم.

مانیا صمیمی ترین دوستم بود تا حدی میشه گفت جای خواهر نداشتم بود از بچگی با هم
بزرگ شده بودیم مادر مانیا وقتی ۷ سالش بود از دنیا رفته بود و پدرش ورشکسته شده بود و
از همون موقع اومده بودند محله ما. مادرم وقتی فهمیده بود همیشه مانیا رو میاورد خونه
خودمونو درست مته بچه خودش ازش مراقبت میکرد پدرمم با پادر میانی پدر مانیا رو برد
شرکت خودشون و بعد از یه مدتی اوضاعشون یکم بهتر شد. مانیا از من یاد گرفته بود به مامان
من میگفت مامان مریم و اینطوری ما شده بودیم خواهر قسم خورده هم مراقب هم بودیمو به
هم کمک میکردیم به طوریکه همه باور کرده بودند ما خواهریم.

-رها, رها.

صدای مانیا بود منو به خودم آورد.

-جان رها.

-جانت بی بلا عزیزم.

-مرسی

-میگم اون پسر از فامیلای شما نیست دم مدرسه چیکار میکنه؟

به سمتی که اشاره میکرد نگاه کردم سالار پسر عموی تا حدودی میشه گفت میلیونر من پسره
ی نچسب که من ازش متنفر بودم.

" و خواستگار سمج جنابعالی "

ممنون از یاد آوریت وجدان جان



-باز این خر مگس معرکه پیداش شد.

-کجاش خر مگسه پسر به این خوشتیپی.

صدای مائده یکی از دوستای منو مانیا بود.

-مائدهههههه

-باشه بابا چرا میزنی فقط خواستم یکم چشمتو باز کنی به این اورانگوتان ماده نگی خر مگس.

از تشبیهش خندم گرفت آره اورانگوتان ماده بهش بیشتر میومد تا خر مگس. از بس صورتشو اصلاح میکرد و ابرو بر میداشت با اون هیکل گنده اش اورانگوتان ماده بهترین گزینه بود براش.

دست مانیا رو گرفتمو رفتیم سمت فولوکس قرمز خوشگلم این ماشین ماله بابا بزرگ مادریم بود که بعد فوتش رسیده بود به مادرم از اونجایی که مامان حوصله رانندگی نداشت من به سن قانونی رسیده بودم گواهی ناممو گرفتمو شدم فولوکس سوار.

-دختر عمو رها

جوابشو ندادم

-رهایی وایسا کجا داری میری صبر کن کارت دارم

رهایی وایسا.

-هان چیه با چی میگی من حرفی با تو ندارم دفعه آخرتم باشه منو رهایی صدا میکنه فهمیدی.

-اما رها ...

جوری نگاهش کردم که فکر کنم خودشو خیس کرد.

-باشه دختر عمو

-حالا شرتو کم کن.



-اما من که هنوز حرفمو نزدم.

-گفتم که مگه نشنیدی میگم من با تو حرفی ندارم.

-رها چرا تو اینکارو میکنی باهام من تو رو دوست دارم.

ادای عق زدن در آوردمو گفتم: من اگه بخوام ازدواج کنم با یه مرد ازدواج میکنم نه تو.

-مگه من چمه؟

-تو بگو چت نیست؟

-خب بگو من نفهمم نمیفهمم.

-یه موردش همین شکل و ظاهره من نمیخوام روز تولد شوهرم بهش لوازم آرایشی کادو بدم

-خب درست میشم تو کمکم کن.

بازم ادای عق زدن در آوردم و رو به سالار هه همینجاست که میگه برای انتخاب اسم بچتون

یکم فکر کنین آخه این کجاش سالاره اسمشو میذاشتن سیندرلا که بیشتر بهش میخورد.

" نه همون اورانگوتان ماده بیشتر بهش میخوره "

چه عجب وجدان جان شما یبار حرف درست زدی

-مانیا مائده سوار شین.

بین شازده پسر من حرفی با شخص شما ندارم اگه هم گذاشتم اون بار بیابین خواستگاری

فقط بخاطر گل روی عمو جواد بود حالا هم شرتو کم کن بزن به چاک که اصا حوصلتو ندارم.

-باشه دختر عموی چموش خودم آدمت میکنم.

خندیدم اونم غش غش که کل کسایی که توی محوطه بودند برگشتن سمتمو فکر کردن

دیوونه شدم....

ادامه ی رمان در کتاب pdf جهت خرید از سایت عاشقانه لاو کده...